

چطور باید بچه طلاق زنده بماند



استفان کلرژه و برنات کاستا - پراد
محمود بهفروزی



سرشناسه	Clerget, Stéphane : کلرژه، استفان
عنوان و نام پدیدآور	چطور باید بچه طلاق، زندگیمان را پسندان استقاف کلرژه و برنات کاستا - پراد؛ تصویرگر ژاک آزم؛ مترجم: محمود بهفروزی.
مشخصات نشر	تهران: ایران یان، ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهری	۱۷۸ ص.: مصور
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۸۸-۱۳۳-۶
وضعیت فهرست نویسی	قیفا
یادداشت	Comment survivre quand les parents se. : عنوان اصلی: separent
موضوع	کودکان طلاق --- ادبیات نوجوانان
موضوع	کودکان طلاق -- روان شناسی
شناسه افزوده	کاستا- پراد، برنات
شناسه افزوده	Costa - Prades, Bernadette
شناسه افزوده	آزام، ژاک، تصویرگر
شناسه افزوده	Azam, Jacques :
شناسه افزوده	بهفروزی، محمود، ۱۳۱۸ - مترجم
رده بندی کنگره	HQ۷۷ /۵/۷۸۱
رده بندی دیویی	۱۹۳۰۶/ج
شماره کتابشناسی ملی	۲۹۸۵۸۱۲

به نام او



چطور باید بچه طلاق زنده بماند

نویسندگان: استفان کلرژه و برنات کاسا - پراد

مترجم: محمود بهفروزی

تصویرگر: ژاک ازم

صفحه‌آرایی و جلد: زهره حسن‌یگی

لیتوگرافی: اطلس چاپ

چاپ: دالاهو

صحافی: دانشور

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

نشانی: تهران - میدان فردوسی - خیابان ایرانشهر جنوبی - پلاک ۵

تلفن: ۵۰ - ۸۸۳۱۵۸۴۹ - ۸۸۳۰۱۴۵۳

وب سایت: www.ibpublication.com

ایمیل: info@ibpublication.com

صندوق پستی: ۱۵۸۱۵-۳۱۵۹

فهرست

- ۱۱ پدر و مادرم برای یک روز بیش‌تر نگهداری از من، غر می‌زنند
- ۱۳ هر دوی آن‌ها مرا به فرزندى پذیرفته‌اند؛ پس حق ندارند از هم جدا شوند
- ۱۶ برادرهای ناتنی‌ام تمام اسباب‌بازی‌هایم را خراب می‌کنند و کسی هم چیزی به آن‌ها نمی‌گوید
- ۱۹ مادرم می‌گوید که بچه کوچولوی پدرم، برادرم نیست
- ۲۱ نامادری‌ام به من محل نمی‌گذارد!
- ۲۳ از این‌که مادرم اجازه نمی‌دهد به پدرم بگویم که با کسی نامزد شده است، اذیت می‌شوم
- ۲۶ پدر و مادرم دائم با یک‌دیگر تماس دارند؛ انگار نه انگار که از هم جدا شده‌اند!
- ۲۸ مادرم می‌گوید نامادری‌ام احمق است، ولی من این‌طور فکر نمی‌کنم
- ۳۰ از روزی که مادرم رفته، تمام کارهای خانه گردن من افتاده است
- ۳۳ این‌که جیب‌های ما خالی است، تقصیر پدرم است
- ۳۷ نامادری‌ام فقط به بچه‌های خودش توجه می‌کند
- ۴۰ به نظر من، پدرم بی‌اراده است. همه‌ی مردها این‌طوری هستند؟
- ۴۳ مادرم می‌گوید او یکی از همکارانش است، ولی من می‌دانم که آن‌ها قصد ازدواج دارند
- ۴۵ اگر آن‌ها از هم جدا شده‌اند، تقصیر من است!
- ۴۷ پدرم به بچه‌ی همسر جدیدش بیش‌تر از من توجه دارد
- ۴۹ از نگهداری نوبتی، کفرم درآمده است
- ۵۲ دائم وسایلم را در خانه‌ی پدر و مادرم جا می‌گذارم
- ۵۵ ناپدری‌ام رفتار خوبی با برادرم ندارد
- ۵۸ می‌ترسم مبادا بچه‌ی نوزاد را بیش‌تر از من دوست داشته باشد
- ۶۰ بعدها من هرگز از همسرم جدا نمی‌شوم
- ۶۳ مادرم به من سرکوفت می‌زند که شبیه پدرم هستم
- ۶۶ چرا پدرم ما را ترک کرده است؟
- ۶۸ مادرم به‌خاطر من، قصد ازدواج مجدد ندارد

- ۷۱ پدرم برای زندگی کردن به خانه‌ی پدر و مادرش بازگشته است
- ۷۴ پدرم بیش‌تر از مادرم به من هدیه می‌دهد
- ۷۷ در خانه‌ی مادرم همه زود می‌خوابند، در خانه‌ی پدرم نه
- ۸۱ پدر و مادرم از هم جدا شده‌اند، ولی هم‌چنان در یک مجتمع مسکونی زندگی می‌کنند
- ۸۳ برادر بزرگم با پدرم زندگی می‌کند و من با مادرم
- ۸۶ دیگر کفرم درآمده است! پستی پدر و مادرم شده‌ام
- ۹۰ مادرم نامزد جدیدش را به من ترجیح می‌دهد
- ۹۴ از نامزد پدرم خوشم نمی‌آید
- ۹۷ ناپدری‌ام خود را پدر من می‌داند
- ۱۰۰ مادر و پدرم دائم به‌خاطر من با هم دعوا می‌کنند
- ۱۰۲ خجالت دارد!
- ۱۰۴ آن‌ها آدم‌های خودخواهی هستند فقط به خودش فکر می‌کنند
- ۱۰۶ وقتی خانه‌ی پدرم هستم، به مادرم فکر می‌کنم؛ در خانه‌ی مادرم به فکر پدرم هستم
- ۱۰۹ از وقتی پدرم رفته است، دیگر پدر بزرگ و مادر بزرگم را نمی‌بینم
- ۱۱۲ خوشحالم از این‌که پدر و مادرم از هم جدا شده‌اند
- ۱۱۵ ناپدری‌ام خیلی دوست‌داشتنی‌تر از پدرم است
- ۱۱۸ دوست ندارم با خانواده‌ی نامادری‌ام رفت و آمد کنم
- ۱۲۱ من بیش‌تر دلم می‌خواست با پدرم زندگی کنم
- ۱۲۴ در کلاس، از درس‌ها چیزی نمی‌فهمم
- ۱۲۷ دلم نمی‌خواهد پیش روان‌پزشک بروم
- ۱۳۰ مادرم شب و روز گریه می‌کند. تقصیر پدرم است
- ۱۳۳ پدرم دائم از من چیزهایی درباره‌ی نامزد مادرم می‌پرسد. این کارش کفرم را درمی‌آورد
- ۱۳۶ خیلی دلم می‌خواهد که آن‌ها با هم آشتی کنند
- ۱۳۹ همیشه یا سرم درد می‌کند یا دلم یاه...
- ۱۴۲ من در آینده ازدواج نخواهم کرد، چون عشق پایدار نمی‌ماند

- ۱۴۵ پدر و مادرم از هم جدا شده‌اند، چون شبیه یک‌دیگر نبوده‌اند
- ۱۴۷ من ناپدری‌ام را خیلی دوست دارم، ولی مادرم او را ترک کرده است
- ۱۵۰ مادرم دوباره ازدواج کرده است و دیگر غم و اندوهی ندارد
- ۱۵۳ پدرم شب و روز از زن‌ها بدگویی می‌کند
- ۱۵۵ در خانه‌ی پدرم، جایی مخصوص خودم ندارم
- ۱۵۷ مادرم اجازه نمی‌دهد وسایلم را به خانه‌ی پدرم ببرم
- ۱۶۰ نمی‌فهمم چرا آن‌ها از هم جدا شدند. اوضاع آن‌قدرها هم بد نبود
- ۱۶۳ مادرم صبح تا شب از پدرم بدگویی می‌کند
- ۱۶۶ مادربزرگ وقت و بی‌وقت از مادرم ایراد می‌گیرد
- ۱۶۸ پدرم را دیر به دیر می‌بینم
- ۱۷۰ آن‌ها را ترک می‌کنم، این طوری خوشحال خواهند شد
- ۱۷۳ مادرم تنهای تنهاست. به نظر من، این درست نیست
- ۱۷۵ مجبورم به خانه‌ی پدرم بروم. اصلاً دلم نمی‌خواهد

مقدمه

پدر و مادر از هم جدا شده‌اند و حتماً تو خیلی ناراحتی و غصه می‌خوری. در این میان، توی تصمیمی، ولی تا حدودی ناراحتی‌های این طلاق را تحمل می‌کنی! آن‌ها به تو گفته‌اند که دیگر با هم جر و بحث نمی‌کنند و تو اصلاً نمی‌دانی چه فرقی دارد... گاهی ممکن است مجبور شوی با نامادری‌ای زندگی کنی که زیاد از او خوشش نمی‌آید، یا با بچه‌های بدی که وسایل شخصی تو را زیر و رو می‌کنند... شاید هم مجبور شوی هر هفته خانها را عوض کنی، یا کم‌وبیش، دیگر پدرت را نبینی. آی کمک! چطور می‌توان این مشکلات را حل کرد؟ بسیار خوب، آرام باش... در این کتاب، راهنمایی‌هایی را پیدا خواهی کرد تا بتوانی مشکلاتی را که از زمان جدایی پدر و مادر با آن‌ها روبه‌رو شده‌ای، حل کنی؛ از این گذشته، این کتاب کمکت می‌کند تا جنبه‌های خوب این وضعیت جدید را هم تشخیص دهی. اصلاً جنبه‌ی خوبی نمی‌بینی؟ درست فکر کن؛ اول این‌که، به تدریج پدر و مادر کم‌تر با هم جر و بحث می‌کنند و این، باعث آرامش بیش‌تری

می‌شود... از آن گذشته، تو هنوز متوجه نیستی، ولی زندگی جدیدت به تو این امکان را می‌دهد که تجربه‌های زیادی در خانه‌ی پدر و مادرت به‌دست آوری. زندگی آن‌ها با هم فرق دارد؛ هر کدام روش خودش را دارند و با دوستان مختلفی رفت‌وآمد می‌کنند. یاد می‌گیری ناپدری یا نامادری‌ات را که امروز باعث ناراحتی‌ات می‌شود، بهتر بشناسی و شاید از او خوش‌تر بیاید و دوستش داشته باشی. در زندگی، هر قدر انسان خانواده‌ی بیش‌تری داشته باشد، آغوش‌های بیش‌تری دارد، بهتر مورد حمایت قرار می‌گیرد و امنیت بیش‌تری دارد! و بالاخره یک امتیاز مهم که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، این که تو اغلب آزادی بیش‌تر و مسئولیت‌های بیش‌تری داری و بعدها بهتر می‌توانی با مشکلات زندگی دست‌وپنجه نرم کنی. پدر و مادرها را که می‌شناسی! وقتی اوضاع روبه‌راه شد، ناگهان می‌بینند تو دیگر بچه نیستی و بزرگ شده‌ای! خلاصه، به‌جای آن که گوشه‌ای بنشیننی و برای وضعیتی که نمی‌توان تغییرش داد، گریه کنی، بیش‌تر سعی کن خودت را با این وضعیت تطبیق دهی. ما این کتاب را برای کمک به تو نوشته‌ایم...